

بسم الله الرحمن الرحيم

نویسنده : محمد جواد امری

عنوان طرح : قندیل نیم سوخته

نورمند صدرايي جوان نخبه بهبهانی است که در خانواده ای دیندار و متشرع پرورش یافته است .

او با حمایت های پدر کشاورزش ، دیپلم اش را از تنها دبیرستان شهر می‌گیرد و برای گریز از فقر ، سال ۴۲ و در سن ۱۸ سالگی جذب ارتش شاهنشاهی می‌شود ، از آنجا که با زبان فرانسه و انگلیسی آشنایی دارد در مدت کوتاهی جذب رکن دوم ارتش می‌شود ، رکن ۲ وظیفه جمع آوری و تحلیل اطلاعات خارجی را به عهده دارد و نورمند در طول ۳ سال کارنامه موفقی را در آنجا به ارمغان می‌آورد که سبب میشود توسط معاونت فرماندهی رکن دوم به اداره هشتم ساواک یعنی "ضد جاسوسی و اطلاعات خارجی" منتقل شود.

او در دوره تکمیلی به آمریکا ، انگلیس و اسرائیل سفر می‌کند ، سلسله مراتب تحلیل داده ، جمع آوری اطلاعات و هر آنچه مرتبط با عملیات های خرابکاری و جاسوسی است را فرا می‌گیرد .

نورمند در سال ۴۶ توسط یکی از مربیان انگلیسی خود با لقب سِر نُرمن (sir norman) مورد خطاب قرار می‌گیرد و همین نام ، تبدیل به اسم سازمانی او در مکاتبات ساواک می‌شود .

در سال ۴۷ عازم اسرائیل می‌شود و با موفقیت سرتیم های ترور مستقر در شمال اردن را شناسایی می‌کند.

گلاب و عسگر قرار بود با حمایت شوروی ، مستشاران آمریکایی را ترور و از این طریق آنها را برای خروج از ایران تحت فشار قرار دهند .

او در یک عملیات سخت و پیچیده اطلاعات باارزشی را که از زمان و مکان ترور به دست آورده ، برای مافوق خود در اداره هشتم ارسال می‌کند ، آنها نیز اطلاعات دریافتی را با اداره سوم ساواک (امنیت داخلی) به اشتراک می‌گذارند که سبب دستگیری رابطین ترور در ایران میشود .

نورمند از سال ۴۸ تا ۵۱ به چندین جمهوری تحت تسلط شوروی سفر می‌کند و نقش موثری در دستگیری چندین جاسوس مرتبط با آن کشور ایفا می‌کند .

او در سال ۵۱ به ایران باز می‌گردد و به پاس خدماتش ترفیع می‌گیرد و در مهمانی درجه داران ارتش با تیمسار عطایی دیدار میکند تیمسار او را از زمانی که در رکن دو خدمت می‌کرد به یاد دارد و به او پیشنهاد می‌دهد در امور امنیتی و اطلاعاتی در سازمان تحت امرش ، مشاور او باشد ، نورمند موافقت می‌کند و همین ، سرآغاز رفت و آمد به ویلای تیمسار میشود ، او در یکی از همین ملاقات‌ها با توران ، دختر تیمسار ، آشنا می‌شود ، توران می‌خواهد با تکمیل زبان فرانسه‌ی خود به ماریسی در جنوب فرانسه جایی که مادرش بعد از طلاق در آن زندگی می‌کند ، مهاجرت کند تسلط نورمند بر زبان فرانسه چیزی نبود که توران به راحتی از آن صرف نظر کند طولی نمی‌کشد که ملاقات‌های آموزشی آنها جای خود را به قرارهایی از جنس دل بستگی می‌دهد ، سپهری جدید و متفاوت‌تر از گذشته‌ی سخت و پرچالشی که او سال‌ها آن را تجربه کرده بود.

در واپسین روزهای سال ۵۳ با افزایش حملات گروه‌های مارکسیستی و همچنین تشویق و هدایت مردم توسط روحانیت مبارز ، اداره سوم ساواک (امنیت داخلی) از اداره هشتم ، (سرویس اطلاعات خارجی) درخواست می‌کند تا با انتقال نورمند به این اداره موافقت کند ، درخواستی که نورمند تمایل چمدانی به آن ندارد .

مستقیم و پرچالش با منازعات داخلی ، چیزی که با تفکرات او همخوانی چندانی ندارد ، نورمند به واسطه سببه مذهبی و ارتباط مخفیانه‌ای که با تنی چند از روحانیون منتقد حکومت دارد با این درخواست مخالفت می‌کند ، در آخر اما اداره هشتم به بهانه همکاری با اداره هم عرض ، با انتقال موقت او موافقت می‌کند ، نورمند تجربه‌اش در مبارزه با

گروه‌های چپ را ، مستمسک آن قرار می‌دهد تا در میز مارکسیست‌ها ، خاصه حزب توده و مجاهدین خلق مشغول خدمت شود تا از این طریق با انقلابیون طرفدار آیت الله خمینی مواجهه مستقیم پیدا نکند ، با درخواست او موافقت میشود

او در سال ۵۴ یکی از بزرگترین حلقه‌های تامین مالی مجاهدین را شناسایی می‌کند ، معاون سازمان حفظ نباتات ایران ، ۵ درصد بودجه سالانه‌ی سازمان تحت امرش را برای حمایت مالی از سازمان مجاهدین خلق اختصاص میدهد ، او در اعترافاتش اعلام می‌کند که به دستور "حمید اشرف" ، رئیس چریک‌های فدایی خلق ، مامور شده است تا سازمان مجاهدین را که پس از گسست ایدئولوژیک از اسلامی به مارکسیست ، دچار انشقاق شده را حمایت مالی کند ، اثر این شکاف بنیادی در قطع کمک های مالی از طرف روحانیت و بازاریان نمود پیدا میکند .

در ادامه شبکه ای از کازینو ها را کشف میکند که برای تامین مالی مجاهدین تاسیس شده‌اند .

نورمند در تمام این سال‌ها ، نه تنها از تقابل مستقیم با روحانیت بیمناک است بلکه تلاش می‌کند با مساعدت‌های پنهانی ، موجبات آزادی آنها را فراهم کند او از سال‌ها قبل تحقیقاتی را در حوزه منظومه فکری آیت الله خمینی آغاز کرده بود تا با رصد فعالیت‌هایشان نسبت به استقلال فکری ، مالی و ایدئولوژیک ایشان اطمینان خاطر پیدا کند و همین مسیر با آیت الله حقیقت ، آشنا می‌شود و بدون افشای سبقه امنیتی خود به بهانه آنکه می‌تواند با کمک دوستانش در دولت موجبات آزادی طلاب در بند ساواک را فراهم کند با ایشان همراهی و همکاری میکند

و از آنجا که نمی‌تواند شکنجه‌ها و خشونت‌های اداره سوم و کمیته مشترک ضد خرابکاری را تحمل کند ، چندین بار در این باره با ارشدهای خود به بحث و جدل می‌پردازد ؛ او در این میان به پرونده فردی به نام علیرضا یزدانپرست برمی‌خورد جوان معترضی که حاضر به افشای نام دوستانش نیست و نورمند میدانند این سکوت ، مقصدی جز مرگ را برایش به همراه نخواهد داشت ، علیرضا تنها یک مادر پیر و خواهری هم سن خود دارد که ساکن خانه‌ای در جنوب تهران هستند .

با وجود این شرایط او تصمیم می‌گیرد علیرضا را فراری دهد پیش از آن و بدون آنکه ردی از خود به جای بگذارد مادر و خواهر علیرضا را به بروجرده منتقل می‌کند و چند روز بعد در بین راه و زمانی که علیرضا در حال انتقال از کمیته ضد خرابکاری به دایره عالی قضایی است در کمینی موفق او را فراری می‌دهد و به بروجرده ، جایی که خواهر و مادرش مستقر شده‌اند ، انتقال میدهد .

علیرضا اما نورمند را در بیت آیت الله حقیقت دیده بود و یک ماه قبل از فرار در حالی که از درد شکنجه نیمه هوشیار در سلول خود افتاده بود نورمند را در کنار بازجوی خود مشاهده می‌کند علیرضا عهد میبندد تا هویت واقعی او را بر کسی افشا نکند اما نورمند نمیدانند در صورت دستگیری مجدد چه مقدار می‌تواند به ساکت ماندنش اعتماد کند ، برای همین تصمیم می‌گیرد خود را بازخرد کند و به همراه توران برای همیشه به ماری مهاجرت کند اما ساواک التهايات سال ۵۵ را بهانه قرار می‌دهد و با درخواست او مخالفت می‌کند پس توران به تنهایی ایران را به مقصد پاریس ترک میکند .

خرداد ۵۷ ملاقاتی غیر منتظره همه آرزوهای اندوخته نورمند را به باد می‌دهد زمانی که او به عنوان مدعو در ضیافت دانش آموختگان برتر ارتش شرکت می‌کند تیمسار و دخترش توران را در کنار اریک فاستر موزیسین انگلیسی _فرانسوی مشاهده میکند ، اریک شهرت چندانی ندارد ، اما نورمند میدانست آهنگ های او سالها پرکننده تنهایی های توران بوده است و حضور او در کنار توران ، پیامی روشن برای او دارد .

روزهای پایانی سال ۵۷ بسیاری از مقامات ساواک ، ارتش و ژاندارمری تهران را ترک کردند در همین گیرودار نورمند متوجه دستگیری تیمسار و دخترش قبل از خروج از کشور می‌شود ، او خود را به خانه تیمسار میرساند اما خودش نیز توسط یکی از مبارزین مارکسیست شناسایی و دستگیر می‌شود .

رنج چند هفته انفرادی ، برایش آسان تر از بی‌خبری از حال و روز توران است .

صولت محمودی بازجوی چپی او ، نمی‌گذارد هیچ اطلاعاتی از توران و پدرش به او برسد اما در آخر نورمند موفق می‌شود در ازای فروختن اطلاعاتی از مکان پول‌های بلوکه شده مجاهدین ، مدت کوتاهی با توران ملاقات کند ، توران از تیرباران شدن پدرش و جایی که برای خواب ندارد و نداشتن پولی که حتی شکمش را سیر کند به نورمند می‌گوید ، همه‌ی اینها خبر هایی نبود که نورمند انتظار شنیدنش را میکشید ،

او نشانی علیرضا را به توران می‌دهد و اطمینان می‌دهد که علیرضا می‌تواند موجبات خروج امنش را از کشور فراهم کند ، علیرضا که حالا از دستگیری نورمند مطلع شده ، مسئولیت امنیت بخش بزرگی از تهران را به عهده دارد ، اما آنقدر قدرتمند نیست که بتواند نورمند را از دست مارکسیست‌های افراطی آزاد کند پس از آیت الله حقیقت برای آزادی نورمند درخواست کمک میکند ، نورمند از زندان آزاد میشود اما جایی برای ماندن ندارد ، خانه شخصی ، حساب بانکی و حتی زمین پدری ، اختیار هیچ یک از آنها را ندارد و ناگزیر مدتی را در خانه علیرضا ساکن میشود ، خانهای که مائده خواهر علیرضا با عشق یک طرفه‌ای در آن زندگی می‌کند عشقی که سرآغازش با رساندن او و مادرش به بروجرد آغاز و با فراری دادن برادرش توسط نورمند به اوج خود رسیده بود .

آیت الله حقیقت چند روز بعد به دیدار نورمند می‌رود و از او برای کنترل جو متشنج کردستان کمک می‌طلبد اما او ترجیح می‌دهد ، آرامش امروزش را با رنجی دوباره معاوضه نکند ، نورمند در چشمان مائده دختری بالغ‌تر از توران را پیدا می‌کند

نجابتی پنهان در کلامش ، وفاداری و وقاری در حرکاتش شاید همه آنچه که سال‌ها به دنبال آن بود ، او با آنکه از انتخاب خود مطمئن است اما خوف از آسیب دوباره ، شهامت انتخاب دیگر را از او می‌گیرد.

تهران حال خوبی ندارد ماه‌هاست که گروه‌های قدرت به دنبال سهم‌خواهی هستند و مردمان این شهر با صدای گلوله‌هایی از جنس ترور روز خود را آغاز می‌کنند ، زمین این شهر ماه‌هاست که به خون پاسدار و غیر پاسدار رنگین شده و نورمند هنوز دست از یک دندگی های خودخواهانه اش برنداشته و کشاورزی در زمین‌های پدری را به پرداختن به امور امنیتی ترجیح می‌دهد ، او چند روز قبل پیشنهاد همکاری با دفتر اطلاعات نخست وزیری را رد کرده و حتی برای چندمین بار ، با درخواست علیرضا مبنی بر همکاری با تیم او برای تامین امنیت تهران نیز مخالفت میکند .

مائده اما خسته از رفتارهای او ، خشم کنترل نشده‌اش را بی پرده بر نورمند آشکار میکند و شاید همین شوک کافی بود تا او را از تردیدهای خود ساخته خارج و عازم تهران کند.

او به تهران می‌آید افراد تیم علیرضا ، آموزش های صحیحی ندیده اند و تجربه عملیاتی ندارند آنها صبر راهبردی را دستمایه لجابت های بی‌نتیجه می‌کنند و همه این‌ها موجب ظهور نواقص جبران ناپذیری در هر عملیات می‌شود ، او برای امنیت محلات الگوی مشخصی را باز تعریف می‌کند و تیم های مختلف را آموزش میدهد و در سال ۶۲ موفق می‌شود چندین خانه تیمی مجاهدین را زیر ضربه ببرد و ده‌ها عضو سازمان را دستگیر کند ، در آخرین روزهای همان سال نورمند تصمیم می‌گیرد تردیدها را دوباره کنار بزند و مانده را از علیرضا خواستگاری کند ، نورمند حالا بر خلاف همه ۳۸ سالی که از عمرش گذشته بود زندگی مشترک و لذت بخشی را با مائده آغاز میکند ، زندگی مشترکی که عملیات خیبر در محور جنوب ، نگارنده‌ی خطوط پایانی آن می‌شود .